



چرا باید خلاقیت را یاد بگیریم؟

کسی که این کتاب الکترونیکی رو نوشته:

محمد امین ضیاعابدینی

کسانی که قراوه این کتاب رو بخونن:

اونهایی که به یادگیری شون اهمیت میدن

باهوش بودن ما را از فکر
کردن بی نیاز نمیکند

کلیشه‌ها را کنار بگذارید

مقاومت را بشکنید

خلاقیت، فرزند تفکر
خلاق

یک ابزار کاربردی و
ساده برای تفکر

وب سایت

آموزش خلاقیت و

مهارتهای فکری

www.ziaabedini.com

« من عاشق هستم که...»

به نام خداوندی که یاد داد به وسیله ی قلم.

من محمد امین ضیاعابدینی هستم و خوشحالم که شما مخاطبین این کتاب الکترونیکی می باشید. قبل از اینکه بخواهم یک معرفی از خودم داشته باشم می خواهم دلیل خوشحالی خودم را از ارتباط با شما بگویم. هیچ دلیلی ندارد جز اینکه شما برای یادگیری خودتان ارزش قائلید همین! به نظرم همین دلیل کفایت است که افتخار کنم به آشنایی با شما عزیزان.

اما همان طوری که در تیتراژ این صفحه مشاهده کردین من عاشقم! البته عاشق تدریس و یاد دادن. این عشق ریشه در دوران کودکی من دارد. از بچگی علاقه ی فوق العاده زیادی به معلمی داشتم. اولین روزای عاشقی در اول دبستان بود. یادم هست همیشه وقتی مدرسه تعطیل می شد و به خونه میومدم بعد کمی استراحت می رفتم پشت میز خودم می نشستم و شروع می کردم مثل یک معلم برای بچه ها درس دادن. دقیقا چیزایی رو می گفتم که معلم سال اولمون سر کلاس می گفت. بعد ها مادرم برام تعریف می کردن که وقتی به جلسه ی اولیای مدرسه می رفتن معلم سال اولمون بعد کلی صحبت کردن و گزارش دادن از وضعیت درس ها از مادرم می شنیدن که "همه ی صحبت های شما رو قبلا شنیده بودم!" خلاصه عشق اون سالها همیشه در من بود. دیگه از این توضیح نمی دم که پای ثابت برنامه های فوق برنامه و مخصوصا هنری مدرسه بودم. یه مقداری دور فیلم رو تند کنم. بعله! به محض اینکه از دبیرستان فارغ التحصیل شدم قبل از ورود به دانشگاه جذب یکی از دبستان های خوب شهر تهران با سیستم جدید آموزشی شدم. چه قدر آموزنده و پر تجربه بود اون روزها. و بعدش مشاور مقطع راهنمایی شدم و همزمان طرحی جدید در دبیرستان علوم انسانی انداختیم و تدریس با دبیرستانی ها رو هم تجربه کردم و هنوز هم ادامه داره. توی این سالها در یک مقطعی بنا به درخواست مجمع ناشران و علاقه و انگیزه ی من در حوزه ی کتاب، جذب آن جا شدم و مدتی مسئولیت بخش ادبیات این نهاد فرهنگی رو عهده دار بودم. خب. شاید برسید این همه گفتن که چی؟

این همه گفته شد تا بگم در تمام این سالهایی که در حوزه ی فرهنگی فعالیت می کردم یک حلقه ی گمشده رو پیدا کردم و اون

فکر کردن است.

همه ی ما خودمان را مبرا از نادانی می دانیم در حالی که عمل ما و نحوه ی کاری که انجام می دهیم چیز دیگری را می گوید.

ما کار انجام می دهیم اما بدون اندک پشتوانه ی فکری.

ما کار انجام می دهیم اما برای اینکه فقط انجامش داده باشیم. و این یعنی رفع تکلیف.

ما کار انجام می دهیم، هزینه هم می دهیم اما بدون اندک خلاقیتی.

ما کار انجام می دهیم...

مدت هاست مطالعات عمیقی در حوزه ی مهارت های فکری به خصوص تفکر خلاق انجام می دهم.ومی خواهم تمام آموخته ها و تجارب خودم را با شما به اشتراک بگذارم.از اینکه نوشته جات بنده را بخوانید خرسند می شوم اما اگر آن را نقد کنید و ایرادات را گوشزد بنمایید خرسندتر!

سایه تون مستدام
عاقبت تون به خیر.



Email:m.ziaabedini@gmail.com

Instagram:[fekrekhalagh](https://www.instagram.com/fekrekhalagh)

Web site:ziaabedini.com

«تفکر یک مهارت است»

تصور غالب ما این است که فکر کردن کاری ندارد لحظه ای بنشین اندکی تمرکز کن روی موضوع و تمام! اما این یک تصویر ساده و شاید کاریکاتوری از فکر کردن باشد. کسی انکار نمی کند که با تمرکز بر موضوع و فکر کردن به آن اتفاقی به اسم تفکر می افتد. بحث بر سر نتیجه ی آن است. بسیاری دیدیم آدم هایی را که ساعت ها به موضوعی می اندیشند اما نتیجه ی چندانی ندارد. در روزگاری که انسان به دنبال نتیجه ی دلخواه با کمترین زمان است، ساعت ها فکر کردن- تازه اگر متمرکز بر آن باشیم- چه جایگاهی دارد؟

«باهوش بودن ما را از فکر کردن بی نیاز نمی کند»



بگذارید مثالی بزنم. یک ماشین به روز و آخرین مدل با بالاترین شتاب را در نظر بگیرید. از طرفی دارنده ی این ماشین، راننده ای بسیار ناشی و تازه کار است. که به تازگی گواهی نامه گرفته است. خب چی فکر می کنید؟ یک ماشین فوق العاده با یک راننده ی نابلد! بعد از مدتی باید سراغ ماشین عزیزتر از جان را در اسقاطی ها دید.

این مثال را زدم تا تفاوت بین فکر کردن و باهوش بودن را بیان کنم. عملکرد هوش در مغز ما حکایت شتاب را دارد در ماشین گران قیمت. و فکر کردن مثل مهارت رانندگی آن راننده ی گرامی می باشد. هوش و فکر همدیگر را کامل می کنند و افتخار به هر کدام به تنهایی نتیجه ای جز همان سرنوشت ماشین را ندارد! البته به تعبیر آقای ادوارد دبونو شاخص ترین مدرس مهارت های فکری در دنیا، اگر انسانی از بهره ی هوشی

نرمال و متوسطی برخوردار باشد می تواند با تقویت بنیان فکری خود به وسیله ی مهارت های فکری و به کار گیری مداوم فکر خود، جبران کننده ی بهره ی هوشی خود باشد.

«یادگیری تفکر برای زندگی بهتر»

همیشه باید توجه داشته باشیم وقتی مهارتی را یاد می گیریم باید از آن استفاده کنیم و مدام آن را تمرین کنیم تا تبدیل به عادت ما بشود. عادت واره شدن یک عمل موثر بسیار می تواند ما را جلو بیندازد. به یاد دارم زمانی که مهارت مدیریت زمان را برای دانش آموزان دبیرستانی می گفتم، این نکته را به ایشان یاد آوری کردم که هر چه قدر هم شما اصول مدیریت زمان را بدانید اما قدمی حتی کوچک بردارید بی فایده است. بنابراین به همین منوال به شما خوانندگان این کتاب توصیه می کنیم هر آنچه را که یاد می گیرید حتما به عمل در بیاورید. چرا که قرار است دانسته های ما به بهتر شدن زندگی مان کمک کنند.

همیشه به دنبال عملی کردن دانسته های خود باشیم!

«جا پای دیگران!»

به تصویر زیر چند لحظه نگاه کنید و بعد به ادامه ی مطلب توجه بفرمایید.



خودتان را در موقعیت یک بیابان بی آب و علف قرار دهید. گم شده اید و به دنبال راهی می گردید تا از گرسنگی و تشنگی رهایی پیدا کنید و خودتان را به یک آبادی برسانید. در این شرایط رد پاهایی که پشت به پشت هم داده اند توجه شما را جلب می کنند. از ته دل خوشحال می شوید و قدم به قدم با رد پاها همراه می شوید. چند ساعتی را به امید رسیدن به مقصد خوشحال و امیدوارانه می گذرانید اما ناگهان متوجه می شوید خبری از جای پاها نیست! نگران نباشید شما بیشتر از قبل گم شده اید.

احتمال می دهم وقتی داستان بالا را می خواندید منتظر یه پایان خوب و خوش بودید در حالی که این اتفاق نیفتاد. این نیمه ی خالی لیوان بود. اگر از نیمه ی پر آن نگاه می کردیم قطعا جای پاها ما را به یک آبادی سرسبز با مردمانی مهربان می رساند.

این مثالی بود از زندگی روزمره ی ما. واقعا در روزمرگی گیر افتاده ایم. هم ما و هم ذهن راحت طلب ما به دنبال آسان ترین و جا افتاده ترین راه در زندگی می گردد. مثلا در حل یک مشکل یا مسئله در زندگی مان به سرعت به سراغ معمول ترین جواب می رویم. عادت به کندوکاو بیشتر و یا به دنبال راه حل های دیگر بودن در ما وجود ندارد.

ما

به عادی بودن

عادت کرده ایم ...

می خواهم یک راه بسیار ساده را پیش پای شما قرار بدهم. هرگاه در حل مسئله یا رسیدن به پاسخ سوالی بودید اولاً پاسخ صحیح را پیدا کنید و بعد پاسخ صحیح را کنار بزنید و به دنبال راه های جانشین آن باشید. شک نکنید این یک راه، یک شروع خوب برای به کار انداختن فکر شماست.

به طور مثال چرا آقای ایکس که هر روز به موقع به سر کار می آمد امروز دیر کرد؟

خب قطعا یک پاسخ قطعی به این سوال وجود دارد. (ماشین آقای ایکس بین راه پنچر شده بوده است.)

این پاسخ را به کنار بیندازید. بروید سراغ پاسخ های دیگر. هر چه قدر عجیب تر بهتر! اصلا از تمسخر دیگران نترسید. ادامه بدهید.

این مقدمات را گفتیم تا در بخش بعدی درباره ی تغییر و روحیه ی تغییر پذیری و نسبت آن با خلاقیت که دست پخت تفکر خلاق است، برای شما بنویسیم.

« مقاومت را بشکنید

اولا این نکته را باید خاطر نشان کرد که هر حرکت خلاقانه ای خود یک تغییر به حساب می آید. به این معنا که شما تغییری را در فضایی ایجاد کرده اید که تا قبل از آن وضع به گونه ای دیگر بود. پس شما الگوهای و کلیشه های جا افتاده ی محیط را کنار زده اید و طرحی نو در انداخته اید.



خب با این اقدام توقع دارید محیط و آدم هایی که در آن محیط به عادت واره ها و الگوهای مسلط خو گرفته اند چه واکنشی نشان بدهند جز مقاومت؟ مقاومتی که در قالب های مختلفی خود را نشان می دهد. از طعنه و حس منفی دادن بگیریید تا کار شکنی و سنگ زدن! بله سنگ زدن. یک عبارت معروفی هست که می گوید در بین ما ایرانی ها قطار در حال حرکت را سنگ می زنند. راست است. بار ها و بار ها این را در طرح ها و ایده هایی که خلاف عادت بود و توسط خودم اجرا می شد دیدم. خیلی ها از اینکه شما قطاری شده اید برای خود لذت هم می برند اما خدا نکند که این قطار بخواهد به روی ریل بیاید و حرکت کند. این جاست که شروع

می شود: باران سنگ ها. از واژه ی تند و تیز سنگ استفاده می کنم برای آن که آماده ی بدترین مقاومت بشوید. اما نیمه ی پری از لیوان را باید دید. هنوز هم هستند محیط ها و آدم هایی که از تغییر نه تنها فرار نمی کنند که آن را با آغوش باز می پذیرند.

این نکته را فراموش نکنید:

ایده هایتان را در کوره ی تجربه بپزید و اجرا کنید. در برابر مقاومت های دیگران با صبوری راه خود را ادامه دهید.

« خلاقیت دست پخت تفکر خلاق

واقعا ما از خلاقیت چه تصویری در ذهنمان داریم؟ هر موقع که این واژه به گوشمان با آن دو تشدیدش برخورد می کند بلافاصله ذهنمان شروع می کند به تفسیر کردن که خلاقیت فلان چیز است و بهمان چیز نیست!

تصویری رایج از خلاقیت بین ما ایرانی ها وجود دارد و آن کار هنری است. یعنی خلاقیت را صرفا در نوع زیبایی یا زیباشدگی یک کار هنری می بینیم. یا تصویر دیگری که در ذهنمان نقش می بندد کار های عجیب و جالب توجه است. مثلا چیدمان متفاوت میزاتاق کار. تصویر سوم و البته متداول، نوآوری چشمگیر در ساخت یک محصول است. به عنوان مثال ظرف غذایی که جای قرار دادن تلغن همراه بر روی آن قرار گرفته باشد.

بنابراین سه تصویر رایج از خلاقیت در ذهن ما وجود دارد:

- یک کار هنری که جنبه ی زیبایی شناختی دارد

- یک کار عجیب و دور از ذهن درعین حال جالب

- یک محصول و وسیله ی مبتکرانه

هر تصویری که از آن یاد شد و ممکن است شما بر آن بیفزایید همگی محصول "تفکر خلاق" اند و خود به تنهایی خلاقیت به حساب نمی آیند. بنابراین اصول تفکر خلاق و ابزار های به کارگیری خلاقیت هستند که ما را به سمت ایجاد خلاقیت روانه می کنند.

پیشنهاد می کنیم به جای مبهوت شدن از جذابیت های محصولات خلاقانه، اصول خلاقیت و تکنیک های آن را بیاموزید تا شما هم بازکننده ی یک مسیر خلاقانه و جدید باشید.



« خلاق شدن به هیچ تلاشی نیاز ندارد! »



شاید این سوال برای شما پیش آمده باشد که چرا باید خلاقیت یا همان تفکر خلاق را آموخت؟ خلاقیت مگر آموختنی است؟ شاید هم برای پاسخ به سوال خود انسان هایی را مثال بزنید که به ظاهر خلاق اند بدون آنکه دوره ای دیده باشند یا حتی کلاسی رفته باشند.

اما جواب ما... درست است که برای ما ایرانی ها مخصوصاً، یادگیری خلاقیت کمی عجیب به نظر می آید اما واقعیت این است که در بسیاری از کشور های موفق و مترقی، خلاقیتحتی در مدارس و دانشگاه ها نیز تدریس می شود. این نکته قابل اشاره است که زمینه و محیط پیرامونی یک انسان در خلاق شدن و به راه افتادن تفکر خلاق او اثرگذار است اما تاثیر محیط فقط نقش تلنگر زدن را دارد. تلنگری زده می شود تا فرد راه بیفتد و به سراغ یادگیری فوت و فن آن برود. بنابراین هیچ کسی خلاق زاده نمی شود و خلاقیت ارثی نیست. بلکه خلاقیت مثل هر مهارت دیگری به دست آوردنی است و باید برای کسب آن تلاش کرد و آن را یاد گرفت. اینکه بخواهیم گوشه ای بنشینیم و خیال بکنیم بزرگترین مغز متفکر و خلاق روی زمین هستیم "خودمان را گول زده ایم. چه قدر زیبا گفت آن بزرگوار که "تظاهر به دانایی هرگز جایگزین دانایی نمی شود

اما یک سوال مهم ممکن است پیش بیاید. گیریم قبول کردیم تفکر خلاق را باید بیاموزیم. خب... حالا چه جوری؟

قبل از اینکه به این سوال پاسخ بدهیم باید یک نکته ی مهم را یادآور شد. تفکر خلاق درست است که آموختنی است اما از ذهن ما جدا نیست. یعنی خلاقیت یک عمل جدا از کارهای ذهن ما نیست بلکه در خود آن است یا بهتر است بگوییم باید از خود آن بشود. بنابراین مهارت هایی که می آموزیم باید تبدیل به عادت ما بشوند.

ما باید ابزار های به راه انداختن خلاقیت را بیاموزیم که مهم ترین کلید واژه ی این ابزارها "کنار گذاشتن کلیشه ها" است.

« کلیشه ها را کنار بگذارید



اصل مطلب این است :

خلاقیت یعنی غلبه کردن بر هر الگو و رابطه ی ثابت و البته جا افتاده

ذهن مبارک همه ی ما عملکرد خاصی دارد و آن الگو سازی یا به تعبیری کلیشه سازی آن است. ذهن ما بسیار راحت طلب است و همیشه می پسندد که قالبی فکر کند. یعنی همیشه به شکلی مشخص با قواعدی مشخص. خب این وسط ما هستیم و توانایی غلبه کردنمان. یعنی قبل از اینکه بخواهیم آچار و پیچ گوهی برداریم و دست به کار شویم اولاً باید توانایی تعمیر کردن و یا درست کردن را بیاموزیم بعد دست به کار شویم. پس یادگیری مهارت های تفکر خلاق بعد از یادگیری توانایی غلبه بر کلیشه ها صورت می گیرد.

اما مطلب بعدی اینکه، تصور ما این است که حتماً باید در زمان و مکان مشخصی بنشینیم و تفکر خلاق خود را به کار بگیریم. یا ایده ها فقط زمانی به ذهن ما خطور می کنند که در شرایط خاصی باشیم. باید در جواب گفت خلاقیت مکان و زمان بر نمی دارد!

با یادگیری مهارت های فکری شما باید آن ها را به عادت خود تبدیل کنید. هیچ راهی بهتر از تمرین مداوم برای تبدیل به عادت شدن وجود ندارد. اما این را هم فراموش نکنید که بی شک با تغییر محیط خود حتی برای چند لحظه شاهد عملکرد بهتری در روند تفکر خود هستیم.

پس این تصویر کلیشه ای را دور بیندازید که

حتماً باید بروم در پشت میز کار خودم بنشینم و دستم را زیر چانه ام بزنم و کلی زور بزنم تا فکری نو به

ذهنم خطور کند.

« معرفی یک ابزار ساده و کاربردی فکری

در این قسمت بنا داریم یک تکنیک بسیار ساده اما کارآمد را به شما معرفی کنیم اما می خواهیم قبل از آن به تصویر زیر نگاهی بیندازید.



شاید اولین برداشت شما از این تصویر، روزهای شیرین مدرسه را به یاد بیاورد که دست به سینه می نشستید تا جناب مبصر عزیز اسم شما را در بچه مثبت ها بنویسد یا از لج مبصر کلاس آن قدر آتش می سوزاندید که تا اسمتان را در بر و بچه های منفی زیارت کنید. یادش بخیر. کلی خاطره تو ذهنمان ورق خورد... اما این جا این مثبت و منفی حکایت دیگری دارد.

یکی از تکنیک های کاربردی تفکر موثر، تکنیک گسترش نگاه است. در این تکنیک شما هم چون یک فیلم بردار دوربینی را به دست گرفته و در سه زاویه شروع به تصویربرداری از موضوع مورد نظر خود می کنید.

«زاویه ی مثبت موضوع

«زاویه ی منفی موضوع

« زاویه ی جالب موضوع

در حقیقت ما توجه خودمان را دست می گیریم و از این سو به آن سو می بریم. (البته این کار در ظاهر ساده است اما در ادامه باید دید چه قدر برای ما دشوار است!)

به این تکنیک در ادبیات مهارت های فکری پی.ام.آی گفته می شود. که خود استفاده از این تکنیک به شما کمک می کند تا روحیه ی واقع نگری و کاوشگری را در خود تقویت کنید. قرار است با استفاده از این ابزار شما درباره ی هر موضوعی که مورد بحث است ابتدا به بیان ویژگی های مثبت آن، بعد به بیان ویژگی های منفی آن و در نهایت به ویژگی های جالب آن بپردازید. به عنوان مثال فرضیه ی زیر را در نظر بگیرید:

به خاطر رفتن فرزندان خود به مدرسه هر هفته به آنها مبلغی پرداخت کنیم.

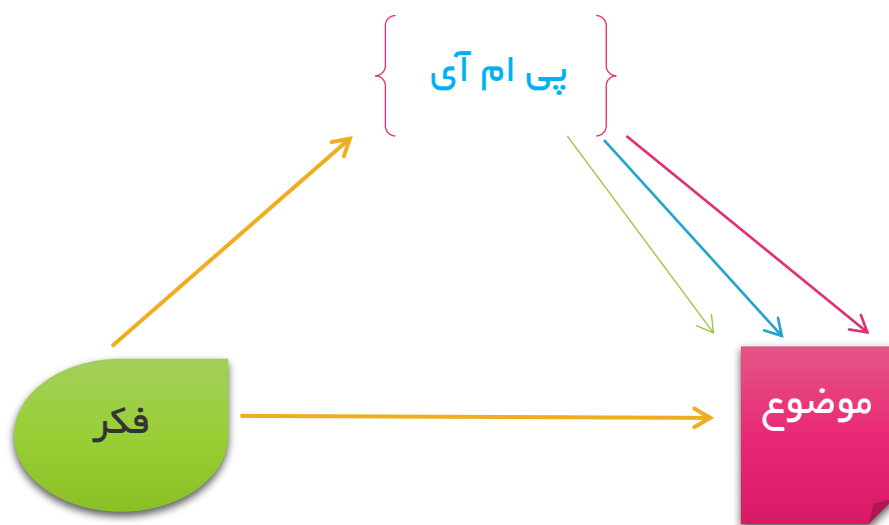
توجه خود را دست بگیرید و از مثبت ها تصویر بردارید» ایجاد انگیزه با پرداخت پول/ذخیره کردن پول توسط فرزندان/یادگرفتن چگونگی استفاده از پول و..

توجه خودمان را به سمت تصاویر منفی بچرخانید» پر توقع شدن فرزندان به خاطر رفتن به مدرسه/پاداش طلب بار آمدن فرزندان و..

خب حالا نوبت برانگیخته شدن قوه ی خلاقه ی ماست. ویژگی های مثبت را گفتیم، ویژگی های منفی را هم. حال نوبت جالب هاست. ویژگی های جالب دقیقا همان نقطه ی بارز این تکنیک است که از این نقطه است که ما به سمت ایده های جدید می رویم. مثلا یکی از ایده ها درباره ی موضوع بالا این است که جالب می شد اگر می دیدیم هر دانش آموز هر روز با ورود خود به مدرسه پولی را دریافت می کرد اما به محض آنکه در طول روز بی اخلاقی ای از او سر زد مبلغی از آن پول را کسر می کردیم. (خدا بییش اگر ما هم اینگونه درس می خوندیم الان یه پا بیل گیتس بودیم!)



طبق شکل زیر ما می توانیم به صورت مستقیم به موضوع خودمان فکر کنیم اما با استفاده کردن از پی ام آی می توانیم دید گسترده تری نسبت به موضوع داشته باشیم.



فراموش نکنید ابزارهای فکری هم چون عینکی می مانند که با زدن آنها بر چشمان خود موضوعات را با وضوح و شفافیت بهتری می بینیم.

« تشکر از شما

از اینکه وقت گذاشتین و ساعتی را با این کتاب الکترونیکی گذروندین ممنونم و البته بسیار خوشحال. در ضمن می خوام به این سوال فکر کنین اگر می تونستید در محیط کار خود در هر شغلی که هستین، به باشگاه تفکر رو به همراه همکارانتون راه می انداختین چه قدر براتون مفید بود و بهتون کمک می کرد.